

فرهنگ به چه کار می آید؟  
به روایت مدرسهٔ دوباتن

Alain de Botton  
**What is Culture For?**  
The School of Life, 2018

---

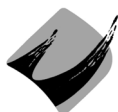
عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ به چه کار می‌آید؟ به روایت مدرسهٔ دوباتن؛  
ترجمهٔ رضا بهرامی؛ ویراستار مسعود علیا.  
مشخصات نشر: تهران: نشر کرگدن، ۱۴۰۲.  
مشخصات ظاهری: ۹۶ص.  
فروست: مجموعهٔ خوب زیستن/ دبیر مجموعه بابک عباسی.  
شابک: 978-622-7765-35-9  
موضوع: فرهنگ  
فرهنگ -- جنبه‌های روان‌شناختی  
راه‌ورسم زندگی  
شناسهٔ افزوده: بهرامی، رضا، ۱۳۶۷-، مترجم  
شناسهٔ افزوده: علیا، مسعود، ۱۳۵۴-، ویراستار  
شناسهٔ افزوده: عباسی، بابک، ۱۳۴۸-  
شناسهٔ افزوده: دوباتن، آلن، ۱۹۶۹- م.  
ردبندی کنکره: HM۶۲۱  
ردبندی دیویی: ۳۰۶  
شمارهٔ کتاب‌شناسی ملی: ۸۹۸۸۷۱۰

---

# فرهنگ به چه کار می آید؟

به روایت مدرسهٔ دوباتن

ترجمهٔ  
رضا بهرامی



نشرکردن

همه حقوق برای نشر کرگدن محفوظ است.  
[www.kargadanpub.com](http://www.kargadanpub.com)  
[telegram.me/kargadanpub](https://telegram.me/kargadanpub)  
[instagram.com/kargadan.pub](https://instagram.com/kargadan.pub)



مجموعه خوب زیستن - ۱۵

دبیر مجموعه: بابک عباسی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران)

فرهنگ به چه کار می‌آید؟ (به روایت مدرسه دوباتن)

مترجم: رضا بهرامی

ویراستار: مسعود علیا

مدیر هنری: سحر ترهنده

ناظر چاپ: علی محمدپور

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ و صحافی: زعفران

شابک: ۹-۳۵-۷۷۶۵-۶۲۲-۹۷۸

چاپ اول: ۱۴۰۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۵۰۰۰ تومان

## یادداشت دبیر مجموعه

فلسفه را هم مشق مرگ دانسته‌اند (افلاطون) هم هنر زندگی (نیچه). فلسفه، از رهگذر معنا بخشیدن به مرگی که، از قرار معلوم، هر ارزش و هر معنایی در مواجهه با آن بیهوده و بی‌ربط به نظر می‌رسد، کوشیده است به‌شیوهٔ خودش زندگی را از بی‌معنایی نجات دهد. شیوهٔ فلسفه برای غلبه بر مرگ همانا «خوب زیستن» است: بهترین تمرینِ خوب مردنِ خوب زیستن است. زیرا به‌قول آن فیلسوف، فقط کسی که به‌هنگام زیسته باشد می‌تواند به‌هنگام بمیرد - و بی‌حسرت از جهان برود. ارسطو نیز که در سنت اسلامی او را «معلم اول» لقب داده‌اند، از دو مدعای مهم دفاع می‌کرد: یکی اینکه همهٔ انسان‌ها از روی طبع به‌دنبال معرفت هستند، و دیگر اینکه همهٔ انسان‌ها در پی زندگی خوب‌اند (اُتودایمونیا). خود وی نیز به پیروی از استادِ استادش، سقراط، زندگی خوب را زندگی همراه با تأمل و معرفت و فضیلت می‌دانست.

اگر به تبع این متفکران، و همانند برخی معاصران (پی‌یر آدو)، فلسفه را نوعی راه و رسم زندگی بدانیم، آن‌گاه یکی از کارهای لازم این خواهد بود که فلسفه را از فعالیتی صرفاً «دانشگاهی» به فعالیتی «روزمره» تبدیل کنیم، فلسفهٔ عملی را از حاشیه به متن بیاوریم و به‌قول لویُناس از وجود به‌سوی موجود حرکت کنیم، به‌سوی انسانی که گوشت و خون دارد؛ انسانی که اگر هیبوط کرده، به آسمان نرفته، بلکه به زمین آمده با تمام پیامدهای این وضع: «من انسان‌ام. پس هیچ چیز انسانی با من بیگانه نیست».

افزون بر این، اگر دغدغهٔ نهایی فلسفه خوب زیستن است، آن‌گاه دلیلی ندارد خوب زیستن فقط در چارچوب فلسفه تعریف شود. همچنان که دلیلی ندارد خوب زیستن فقط در چارچوب روان‌شناسی تعریف شود. تکاپو برای خوب زیستن مهم‌تر از آن است که فقط به فیلسوفان یا فقط به روان‌شناسان سپرده شود: کتاب‌های مقدس حکمت‌های فراوانی در این باره دارند، کما اینکه هنر و ادبیات منابعی بی‌بدیل برای درس‌های زندگی‌اند. برای خوب زیستن باید از نیروی حکمت و خردمندی مدد بگیریم، حکمتی که نه مرز میان رشته‌ها را می‌شناسد نه مرز میان سرزمین‌ها را، نه مرز میان زبان‌ها و نه مرز میان فرهنگ‌ها را.

باری، خوب زیستن چیست، و چگونه می‌توان در مسیر آن قدم برداشت؟ این سؤال مهم و بزرگی است که درباره‌اش بسیار نوشته‌اند. اما خوب است بدفهمی احتمالی در این مورد

رفع شود: خوب زیستن، چنان‌که در اینجا مدنظر است، به معنای زندگی در رفاه و آسایش و «زیستن در عیش، مردن در خوشی» نیست، سهل است خوب زیستن خیلی وقت‌ها با درد و رنجی اجتناب‌ناپذیر همراه است. مراد از خوب زیستن، در یک جمله، نه لزوماً زندگی شاد و همراه با کامیابی، بلکه زیستنی است که ارزشش را داشته باشد؛ چنین زیستنی افزون بر گشایش و رهایی که به همراه دارد، و در کنار ارزشمندی‌اش، به معنای پذیرفتن محدودیت، ترس و شکست، و درد و رنج نیز هست.

اگر حق با ارسطو باشد که هدف آدمیان از انجام دادنِ هر کاری نهایتاً خوب زیستن و نیکبختی است، به نظر می‌رسد در این زمینه توفیق چندانی حاصل نشده است. یکی از جنبه‌های تناقض‌آمیز و شاید طنزآمیز زندگی انسان معاصر آن است که هرچه در توسعه و تجهیز و از آن خود کردن و در یک کلمه سلطه بر جهان بیرون توفیق داشته، در بهبود نفس و جهان درون ناموفق بوده است. امروزه به‌رغم رفاه نسبی و وسعت امکانات، هرچه پیش‌تر می‌رویم اضطراب و افسردگی و دیگر انواع اختلال‌ها و ناکارآمدی‌ها بیشتر می‌شود (و وقت گرفتن از روان‌پزشکان و درمان‌گران هم دشوارتر!). گویا انسان که در فهم جهان و اداره آن موفقیت‌های قابل‌تحسینی داشته است، همچنان با فهم خویشتن و هدایت خود مشکل دارد. چنین وضعی به معنای آن است که باطن زندگی، به‌رغم ظاهر آن، آباد نشده است. این نه فقط مسئله‌ای نظری بلکه همچنین مشکلی عملی است؛ فقط دانستن نیست، زیستن هم هست.

چنین مسائل و مشکلاتی گریبان‌گیر انسان معاصر ایرانی هم هست و به‌رغم اهمیت بسیار، نظام آموزشی رسمی و غیررسمی ما اعتنای چندانی به موضوعاتی از این دست ندارد. در آموزش رسمی، از مدارس تا دانشگاه‌ها، غالباً درس‌هایی می‌آموزند که نه به کار زندگی بلکه به کار قبولی در امتحان می‌آید. نه در خانواده، نه در مدارسمان، نه در دانشگاه‌ها، هیچ‌جا یاد نمی‌دهند که چه ارزش‌هایی داشته باشیم، اهدافمان را چگونه انتخاب کنیم، و چگونه با زندگی کنار بیاییم. مجموعه «خوب زیستن» در پی طرح چنین سؤالاتی است و این سؤال مهم که چگونه می‌توانیم زندگی را عمیق‌تر، همچون یک اثر هنری، و به‌منزله خلق خویشتن بفهمیم. این مجموعه دعوتی است به فلسفه عملی، پرورش و ارتقای هوش عاطفی، انعطاف‌پذیری روانی، و زندگی همراه با حضور و تأمل؛ این مجموعه دعوتی است به خوب زیستن.

بابک عباسی

## فهرست

۱	-----	مقدمه
۷	-----	۱. مصاحبت
۲۵	-----	۲. امید
۳۷	-----	۳. تعادل
۴۵	-----	۴. شفقت
۵۵	-----	۵. معرفت
۶۳	-----	۶. ترغیب
۶۹	-----	۷. قدردانی
۷۷	-----	۸. دورنما
۸۳	-----	نتیجه‌گیری





## مقدمه

جوامع ما مکرراً اعلام می‌کنند برای فرهنگ و هنر عزت و احترام فراوانی قائل‌اند. موسیقی، فیلم، ادبیات، نقاشی، عکاسی و مجسمه‌سازی بر قله اعتبار و ارج و قرب نشسته‌اند و به‌زعم بسیاری، شانه به شانه معنای زندگی زده‌اند. با این حال، جوامع ما می‌دانند برای دریافت درست هنر و ارج نهادن به آن به چه قابلیت‌هایی نیاز است؛ آن چیزهایی که در ارتباط با هنر و چگونگی برخورد با آن مورد تمجید و احترام قرار می‌گیرد؛ ویژگی‌هایی مثل داشتن دانش تخصصی، پیشرفت در مدارج علوم انسانی، داشتن اطلاعات درباره جزئیات تاریخی و تا حد قابل‌قبولی همراهی با عرف معمول و تبعیت از قواعد رایج.

اما قسمت عجیب ماجرا این است که آنچه ما عموماً به انجام دادنش تشویق نمی‌شویم - و در واقع چیزی که با جدیت ما را از انجام دادنش دلسرد می‌کنند - ایجاد ارتباط بین آثار فرهنگی و آمال و آرزوها و مشکلات زندگی خودمان است. هر تلاشی برای یافتن تسکین، دلگرمی، بینش یا امید شخصی

در آثار غنی فرهنگی بلافاصله حمل بر کاری مبتذل و حتی زننده می‌شود. گویا قرار نیست ما، به‌خصوص اگر آدم‌هایی جدی باشیم، مواجهات فرهنگی را فرصتی برای آموختن ببینیم.

در رمان ترک *ایستگاه آتوچا*<sup>۱</sup> اثر بن لرنر<sup>۲</sup>، که در سال ۲۰۱۱ منتشر شده است، یک دانشجوی دکتری امریکایی که از آثار هنری به‌عنوان ماده‌ی خامی<sup>۳</sup> برای تحلیل‌های دانشگاهی و سمینارهای علمی استفاده می‌کند، از موزه‌ی پرادو<sup>۴</sup> مادرید دیدن می‌کند. در یکی از راهروهای ساکت موزه بازدیدکننده‌ای نظرش را جلب می‌کند: مردی که با طمأنینه حرکت می‌کند و با حوصله و دقت طیف وسیعی از آثار مهم هنری را از نظر می‌گذراند. آثاری مثل *نزول از صلیب*<sup>۵</sup> اثر روخیر وان در وایدن<sup>۶</sup> (پیش از ۱۴۴۳)، *مسیح منجی*<sup>۷</sup> اثر پائولو د سان لئوکادیو<sup>۸</sup> (۱۴۸۲-۱۴۸۴) و *باغ لذت‌های دنیوی*<sup>۹</sup> اثر هیرونیموس بوش<sup>۹</sup> (۱۴۹۰-۱۵۰۰).

آنچه دانشجوی تحصیلات تکمیلی و پس از آن نگهبانان موزه را متحیر می‌کند این است که بازدیدکننده‌ی ما در مقابل هریک از این شاهکارها صرفاً به خواندن بی‌سروصدای توضیحات یا کاتالوگ راهنما بسنده نمی‌کند و توجهش فقط معطوف به قلم‌ضربه‌های ظریف یا مثلاً رنگ لاجوردی زیبای آسمان نیست. تضاد بین دشواری‌های زندگی خودش و آن روح پر جلال و جبروت و نجابت آثار هنری روی دیوار او را به گریه می‌اندازد و باعث می‌شود آشکارا جلوی آن همه آدم‌اشک بریزد. چنین غلیان شدید احساسات در موزه بسیار غیرمعمول است.

1. *Leaving the Atocha Station*  
 3. Prado  
 5. Rogier van der Weyden  
 7. Paolo de San Leocadio  
 9. Hieronymus Bosch

2. Ben Lerner  
 4. *The Descent from the Cross*  
 6. *Christ the Saviour*  
 8. *The Garden of Earthly Delights*



نزول از صلیب، روخیر وان در وایدن  
واکنش مناسب در برابر این تصویر چیست؟

(درست است که معمولاً موزه‌ها کلیساهای سکولار امروزی ما خوانده می‌شوند، اما قرار نبوده - آن‌طور که روزگاری کلیساها بودند - مکان‌هایی باشند که سوگواری یا قدردانی خود را در آنها آزادانه به نمایش بگذاریم.) با شنیدن شیون مرد، نگهبانان موزه پرا دو، همان‌طور که انتظارش می‌رود، گیج و عصبی می‌شوند. آن‌چنان‌که نویسنده می‌گوید، آنها نمی‌توانند تشخیص دهند این مرد را در کدام یک از دسته‌بندی‌های خودشان قرار دهند:

شاید از آن نوع آدم‌هایی باشد که به نقاشی‌ها آسیب می‌زنند، روی آنها آب دهان می‌اندازند یا آنها را از روی دیوار می‌کنند یا با کلید رویشان خراش می‌اندازند. شاید هم در حال تجربه واقعا عمیقی از هنر است ... نگهبان موزه